

نگرش اجتماعی ابن خلدون به ادب عربی در «مقدمه»

« اکبر مجدالدین

جامعه شهید بهشتی

خلاصه المقال

كان ابن خلدون قد تعلم كثيراً من العلوم الادبية تعلماً جيداً فارتقت معارفه و اتسع اطلاعه بحيث انه اصبح و هو من اساتذة هذه العلوم و من كبار ائمة الادب و اعلام البيان العربی. و كان منهجه في كتابه نصوص الادبيه و الرسائل الشخصية و الحكوميه منهجاً رائعاً بدأً بديعاً يمتاز بالسهولة و الوضوح و حسن الاداء و التنسيق في حين كانت مناهج اخرى قديسبترت على اوساط الكتاب و الادباء في مختلف انحاء البلاد العربية و كانت هذه المناهج قد تتميز بالتكلف و التقيد بقیود السجع و المحسنات البديعية التي كانت قاعده الكتاب في ذلك العهد. و كان منهجه هذا احياء الاسلوب العربي الذي كان يتجسد و يتبلور في اسلوب عبدالحميد الكاتب في العصر الاموي ثم في اسلوب الجاحظ و سائر فحول الكتاب في العصر العباسي. و كان لاسلوب ابن خلدون هذا، اثر حاسم في نهج الكتابه في مختلف انحاء العالم العربي فيما بعد و وفاته و في العصر الحديث. و كان كلامه يعتبر في توصيف اثار العلماء و الادباء كفضل الخطباء الذي كان يستند عليه لتقييم تلك الآثار. و قد اشار ابن خلدون في «المقدمه» الى خصائص العلوم الادبيه في عصره و درسها و بحث عنها في اطار النقد العلمي. و لكن ما يهنا اكثر، هو انه كان يبحث عن هذه العلوم من منطلق اجتماعي اوبعباره اخرى من زاوية علم الاجتماع و في اطار قواعد و مقوماته وها هي نقطه العطف التي بادرنّا بتبينها في هذا المقال.

المصطلحات الرئيسية: ابن خلدون، العلوم الادبيه العلوم الاجتماعيه، علم الاجتماع.

بررسی ادبیات اجتماعی مقدمه ابن خلدون

اکبر مجدالدین

استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

ابن خلدون بسیاری از علوم ادبی را آموخته بود و به آن‌ها تسلط کامل داشت؛ به گونه‌ای که شیوه نگارش ادبی او شیوه‌های رایج را که منجر به نثر مصنوع و متكلف می‌شدند تحت‌الشعاع خود قرار داد و به تدریج جایگزین آن‌ها شد. او شاعر و شعرشناس بود و اظهار نظرهایش در مورد هریک از علوم ادبی و عالمان آن علوم به منزله یک ملاک قطعی به‌شمار می‌رفت. ابن خلدون ویژگی‌های علوم ادبی زمان خود را در «مقدمه» بر شمرده و به بررسی و نقد آن‌ها پرداخته است. اما نکته مهم این است که در همه این موارد، ابن خلدون با نگرشی اجتماعی و جامعه‌شناختی وارد صحنه ادبیات و علوم وابسته به آن شده است و به دنبال کشف زمینه‌های اجتماعی متناسب با شرایط و ویژگی‌های ادبیات رایج در زمان خود بوده است. به نحوی که می‌توان کار او را در چهارچوب جامعه‌شناسی ادبیات تلقی کرد.

کلیدواژه‌ها: ابن خلدون، علوم آلی، علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی.

مقدمه

ابوزید ولی‌الدین عبدالرحمان بن محمد مشهور به ابن‌خلدون در رمضان سال ۷۳۲ هجری قمری در تونس متولد شد. عصری که ابن‌خلدون در آن می‌زیست (نیمه دوم قرن هشتم هجری و نیمه اول قرن چهاردهم میلادی) همراه با تحول و انقلاب در سراسر دنیای متمدن آن زمان بود. در مجموع جهان اسلام و عرب به سوی انحطاط و تجزیه و جهان غرب به سوی جنبش و بیداری در حرکت بودند (ابن‌خلدون ۱۳۸۲: ۴۴). اما جهان عرب به‌رغم بحران سیاسی از وحدت ادبی و فرهنگی کاملی برخوردار بود. وحدت زبان، نواحی گوناگون کشورهای مختلف عربی را به هم ارتباط می‌داد و پیوندهای معنوی نیرومندی میان آن‌ها برقرار می‌کرد و افکار و روحیات آنان را به هم نزدیک می‌ساخت. ساکنان سرزمین‌های مختلف عرب از طریق رفت و آمدهای تجاری، انجام فریضه حج و موارد دیگر با یکدیگر آشنا می‌شدند و تبادل فکر می‌کردند و از اوضاع کشورها و شرایط اجتماعی یکدیگر آگاهی می‌یافتند. ادیبان و فقیهان و دانشمندان با مکاتبه یا سفر و دیدار یکدیگر به هم می‌پیوستند و دستاوردهای فکری، علمی و ادبی آنان از سرزمینی به سرزمین دیگر راه می‌یافت (همان: ۴۴). در آن زمان تونس نیز یکی از مراکز علم و ادب در سرزمین مغرب عربی به‌شمار می‌رفت و مأمّن دانشمندان مهاجر اندلس بود (ابن‌خلدون ۱۹۵۷: ۳۴). محمد پدر ابن‌خلدون که در ابتدا مانند پدر خود در کار سیاست بود، از آن کناره گرفت و به آموختن علم روی آورد (همان: ۳۲) و به گفته ابن‌خلدون «از راه شمشیر و کارگزاری به راه علم و عرفان و تصوف تغییر مسیر داد و به مطالعه و تعمق و تفکر پرداخت و در صنایع ادبی و فنون شعر سرآمد شد» (همان: ۱۴). ابن‌خلدون نیز با تأثیرپذیری از محیط اجتماعی و خانوادگی به آموختن علوم مختلف پرداخت و قرائت‌های مختلف قرآن مجید، علوم دینی مانند تفسیر و حدیث و فقه و علوم ادبی مانند لغت، صرف، نحو، بلاغت، ادبیات و به ویژه شعر و فلسفه و منطق را از پدرش که اولین استاد او بود و دیگر اساتید خود آموخت (ابن‌خلدون ۱۳۸۲: ۳۸). او بسیاری از کتب ادب و دیوان‌های شاعران را فرا گرفت و بسیاری از اشعار را از بر کرد (همان: ۵۳). هرچند ابن‌خلدون در هجده سالگی به علت شیوع وبا پدر و مادر و بسیاری از وابستگان، دوستان و اساتید خود را از دست

داد، با مهاجرت به مغرب به مدت چهارسال در روستایی آرام و دور از ازدحام به نام منداس به مطالعه و تحقیق ادامه داد و علاوه بر چهار اثر دیگر، اثر معروف خود «مقدمه» را نیز در ۴۰ سالگی در همان محل تألیف کرد (العظمه ۱۹۸۷: ۵) و به این ترتیب جامعه‌شناسی را بنیان نهاد؛ در حالی که بیش از یک ربع قرن تجربه و مشاهده رویدادهای سیاسی و اجتماعی و حضور در دربارهای مغرب و اندلس و آمد و شد با قبیله‌های مختلف و بررسی شرایط اجتماعی و ویژگی‌ها و آداب و رسوم آنها را پشت سر نهاده بود و ذهن و اندیشه توانایش او را به تأمل و تعمق در این امور و پدیده‌ها و شناسایی موارد مشابه و بررسی علل و عوامل آنها و بازشناسی نتایج مستقیم و غیرمستقیم آنها و ارجاع آنها به قوانین کلی رهنمون می‌شد (ابن خلدون ۱۹۵۷: ۶۴). اطلاعات وسیع ابن خلدون سبب شده است تا در هر دو زمینه اجتماعی و ادبی، آثار و نظریات ارزنده از او برجای ماند که مقام او را به عنوان ادیب و جامعه‌شناس (با بنیان‌گزار جامعه‌شناسی) تثبیت کند. ولی نکته‌ای که در این مقاله مورد توجه و تأکید قرار گرفته این است که نگرش ابن خلدون به ادبیات تحت تأثیر مطالعات و نگرش اجتماعی او قرار داشته و او ادبیات را در زمینه اجتماعی آن می‌کاود و آن را پدیده‌ای اجتماعی می‌داند و به عبارت دیگر او یک «جامعه‌شناس ادیب» یا «ادیب جامعه‌شناس» بوده است. او خود در پایان جلد دوم «مقدمه» و پس از بحث تفصیلی درباره انواع علوم و صناعات و از جمله علوم ادبی، کتاب خود را با این عبارت‌ها پایان می‌دهد: «... از این رو بر آن شدیم عنان سخن را... بگیریم و به موضوع این کتاب... خاتمه دهیم چه موضوع آن، طبیعت اجتماع و حوادثی است که در آن روی می‌دهند و ما درباره مسایل آن به حدی که گمان می‌کنیم کافی باشد به‌طور جامع و وافیه گفتگو کردیم و شاید کسانی که پس از ما بیایند و از جانب خدا به اندیشه درست و دانش آشکار و روشن مؤید باشند، بیش از آنچه ما در این باره نوشتیم، در مسایل آن کنجکاوی و تعمق کنند؛ چه مبتکر و استنباط‌کننده یک فن ملزم نیست در مسایل آن پی‌جویی کند و به نهایت برسد؛ بلکه او باید موضوع آن علم و تقسیم فصول آن را تعیین کند و آنچه را که درباره آن سخن می‌رود نشان دهد؛ و متأخران، مسایل را پس از مبتکران، قسمت به قسمت به آن می‌افزایند تا رفته‌رفته تکمیل شود» (ابن خلدون

۱۳۸۲؛ ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲). ما سعی می‌کنیم تا در این مقاله، شواهد این امر را بر اساس مباحث ادبی «مقدمه» عرضه کنیم.

۱ - بینش اجتماعی ابن‌خلدون

ابن‌خلدون از خلال مشاهدات و تأملات خود در شئون زندگی اجتماعی دریافت که پدیده‌های اجتماعی نیز همانند دیگر پدیده‌ها در چهارچوب قوانین طبیعی قرار دارند (زیدان ۱۹۸۰: ۷۶) و پدیده‌های اجتماعی عبارتند از ساختارها و رویکردهایی که در جامعه‌های انسانی به عنوان مبنای تنظیم زندگی اجتماعی و هماهنگی روابط میان افراد جامعه با یکدیگر و روابط آن‌ها با دیگران به وجود می‌آیند (همان ۱۹۸۱: ۱۸۲). او پدیده‌ها را از لحاظ روش‌شناسی به دو نوع تقسیم می‌کند: پدیده‌های ریخت‌شناختی که مربوط به زندگی ابتدایی و متحول، اصول مدنیت‌های پیشین، توزیع انسان‌ها در محدوده‌های جغرافیایی، مسائل مربوط به حرکت‌های جمعیت، مسائل مربوط به طراحی شهری و روستایی و تأثیر اقلیم بر پدیده‌ها یا به قول دورکیم مورفولوژی اجتماعی و پدیده‌های مربوط به نظام‌های اجتماعی که عبارتند از پدیده‌های سیاسی، اقتصادی، تربیتی، خانوادگی، اخلاقی، زبانی، دینی و زیباشناختی (همان: ۱۵۸). نکته مهم دیگر آن‌که ابن‌خلدون پدیده‌های اجتماعی را در هر دو حالت ایستا و پویا یا دو حالت ثبات و تغییر (و به تعبیر جدید استاتیک و دینامیک) بررسی می‌کند. به عبارت دیگر از یک طرف وضعیت یک پدیده در زمان و مکان معین و از دیدگاه تشریحی (آناتومیک) و از سوی دیگر تغییرات آن و چهارچوب‌ها و قوانین حاکم بر آن تغییرات را مورد توجه و مطالعه و بررسی قرار می‌دهد. همچنین به لحاظ این‌که برای رویدادهای اجتماعی و تاریخی ماهیت و طبیعت واحدی قائل است و آن را در زمان‌های مختلف تکرارپذیر می‌داند از معدود متفکران متقدم است که از مقایسه به عنوان یک روش یاد می‌کند: «و هم لازمست (در مسائل مزبور) وقایع حاضر و موجود را با احاطه کامل بداند (و آن وقایع حاضر را با آنچه حاضر و موجود نیست، بسنجد) و موارد مشابهت یا اختلاف آن دو را دریابد و به علت‌یابی و تجزیه و تحلیل آن موارد بپردازد (ابن‌خلدون ۱۳۸۲: ۵۱).

۲ - ابن خلدون و ادبیات عرب

۲ - ۱ - اطلاعات ادبی ابن خلدون

همان گونه که گفته شد ابن خلدون در ادبیات عرب در هر دو زمینه نظم و نثر اطلاعات وسیعی داشت. او در دربار حاکمانی چند به کار گماشته شد و از نویسندگان و دبیران درباری به شمار می‌رود. در آن زمان، استفاده از نثر مصنوع و متکلف در نگارش رواج فراوان داشت؛ به گونه‌ای که نه تنها هیچ نوشته‌ای غیرمسجع نبود بلکه علاوه بر آن از آرایه‌های بدیعی نیز در نگارش استفاده می‌شد. در واقع، هرچه از نخستین دوره عباسی فاصله می‌گیریم و هرچه موضوعات نگارش تعدد و تنوع می‌یابند، نثر هم متکلف‌تر و پیچیده‌تر می‌شود و اطناب مقبولیت می‌یابد؛ ایجاز عیب به شمار می‌رود و نویسندگان به استفاده از مترادفات می‌گیرند. علاوه بر این، از قرن هفتم هجری فعالیت‌های فکری و خلاقیت و ابتکار کاهش یافته بود و تقلید و دنباله‌روی جای خود را باز کرده بود (عبدالجلیل ۱۳۷۳: ۱۹۹). ابن خلدون بر آن شد تا به این شیوه نگارش دیوانی خاتمه دهد و مانند عبدالحمید کاتب و جاحظ و دیگر نویسندگان بزرگ پیشین شیوه ساده‌نویسی را برگزیند و نثر مرسل را رواج دهد (ضیف ۱۹۹۲: ۳۲۶). او به مدت دو سال کاتب خاص ابوسالم در مغرب بود و رئیس دبیرخانه او به شمار می‌رفت و انجام مکاتبات و ابلاغ‌های کتبی او را بر عهده داشت و سبک ویژه‌ای را در نگارش رایج ساخت که ساده و روان و عاری از قید و بندهای نثر مصنوع بود. او نویسنده‌ای فصیح و شاعر بود و با نویسندگان عرب و غیرعرب، آشنایی و ارتباط داشت (الزركلی ۲۰۰۵: ۳۳۰). خود او در کتاب «التعریف باین خلدون و رحلته غربا و شرقا»، در این مورد می‌گوید: «هنگامی که ابوسالم مرینی مرا به عنوان دبیری خود برگزید و انجام مکاتبات مربوط به خود را بر عهده من گزارد، بیشتر نامه‌ها را با نثر مرسل می‌نوشتم تا به دور از سجع‌پردازی و برای مردم قابل فهم باشد و این شیوه در بین اهل قلم رایج نبود» (ضیف ۱۹۹۲: ۳۲۶). ابن خلدون در «مقدمه» فصلی را به امر دبیری و کتابت و بایدها و نبایدها و آداب آن اختصاص داده است (ابن خلدون ۱۳۸۲: ۴۷۰ - ۴۷۹) و در بخش مربوط به ویژگی‌های نظم و نثر و نیز در بخش مربوط به تمایز سخن مطبوع و سخن مصنوع با انتقاد از وضع موجود

می‌گوید متأخران، فنون شعر را در نگارش متون به‌کار بردند و آن‌ها را موزون و مقفی ساختند و این شیوه را در کتابت دیوانی نیز رواج دادند و نثر مرسل را رها کردند و به فراموشی سپردند و رعایت اصل مطابقت کلام با مقتضای حال را به کناری نهادند و به‌این‌سان، معنی را فدای لفظ کردند و کلام را از معنی تهی ساختند (ضیف ۱۹۹۲: ۳۲۶ - ۳۲۷). او در مورد علل و انگیزه‌های این رویکرد می‌گوید آنان از ساده‌نویسی ناتوان بودند و برای جبران کوتاهی خود در منطبق ساختن سخن با مقصود به سجع روی آور شدند و به آراستن سخن با این‌گونه از سجع و القاب و عناوین دور از ذهن اکتفا کردند (الجنیدی ۱۹۸۵: ۱۸۶). و در مورد پیامدهای آن نیز می‌گوید «تکلف در نگارش موجب غفلت از ترکیب‌های اصلی کلام می‌شود و آن را از غرض اصلی دور می‌سازد و بلاغت را از میان می‌برد و در سخن به جز این محسنات و آرایش‌ها چیزی باقی نمی‌ماند» (ابن‌خلدون ۱۹۵۷: ۹۶ - ۹۷). شیوه نگارش ابن‌خلدون، «مقدمه» را از خصوصیات یک نثر موقر و متین برخوردار ساخته و به عنوان یکی از درخشان‌ترین آثار ادبیات عرب در یک مقطع زمانی خاص در آورده است. در واقع، اهمیت مقدمه هم از جهت محتوی است و هم از جهت قالب. ابن‌خلدون هم فصاحت را در نظر دارد و هم ترسیم دقیق صحنه‌های وسیعی را که در برابر ما قرار می‌دهد (عبدالجلیل ۱۳۷۳: ۲۶۲). ابن‌خلدون، امیربیان و یکه‌تاز میدان بلاغت بود. او از توانمندترین کسانی بود که زبان عربی را با استحکام، دقت، روانی و شفافیت آراستند. واژه‌ها در دست او مانند موم نرم بودند. عبارت‌های او طولانی بود؛ ولی ساخت و بافت مستحکمی داشت. قلم او قلم دانشمندی بود که برای قانع کردن مخاطب از استدلال و توضیح سود می‌جوید. شیوه نگارش ابن‌خلدون متین و نثر او شیوا و روان و قابل فهم بود (الفاخوری ۱۹۹۶: ۳۵۳). ابن‌خلدون با قلم خود، نه تنها به جهان عرب بلکه به فرهنگ عمومی جهان، ثروتی استثنایی تقدیم کرد (عبدالجلیل ۱۳۷۳: ۲۵۰). به‌این‌سان، می‌توان ابن‌خلدون را احیاکننده سبک نگارش عربی اصیل در دوران طلایی نخستین دانست که در آثار عبدالحمید کاتب در دوران بنی‌امیه و آثار جاحظ و دیگر نویسندگان بزرگ دوران بنی‌عباس نمود کامل می‌یافت. متأسفانه از مکاتبات و آثار دیوانی ابن‌خلدون تنها یک نمونه باقی مانده و آن بخشی از نامه‌ای

است که به ابوسعید عثمان بن احمد مرینی پادشاه مغرب نوشته و آن را در کتاب «التعریف» خود آورده است. محتوای این نامه، بیان احوال تیمور و تاتار از زمان چنگیزخان است. این نامه با نثر مرسل و بدون تکلف سجع و بدیع نوشته شده و چنان که از نامه دیگر ابن خلدون به لسان الدین ابن خطیب که در پاسخ به نامه پیر از پیرایه‌ها و آرایه‌های سجع و بدیع او نوشته بر می‌آید، ابن خلدون، شیوه ساده‌نویسی را در مکاتبات شخصی و خصوصی خود نیز به کار می‌گرفته است (ضیف ۱۹۹۲: ۳۲۷).

نکته جالب این‌که شیوه نگارش ابن خلدون به‌رغم ویژگی‌های مثبت خود در زمان حیات او و تا چند قرن پس از درگذشت او چندان مورد توجه قرار نگرفت و رواج نیافت و پیروان چندانی نداشت. زیرا نویسندگان، با شیوه‌های نگارش پیر از تکلف خو گرفته و به این سیاق دل‌خوش کرده بودند و آن را می‌پسندیدند و می‌ستودند. شیوه‌هایی که در محدوده تنگ سجع و زیبایی‌های بدیعی گرفتار شده بود و بیشتر به تزئین سخن و کلام می‌پرداخت تا به توضیح و انتقال دقیق و آسان مفاهیم و معانی. البته این رویکرد و تلاش ابن خلدون که پشتوانه نیرومندی از آثار ادبی پیشگامان و بزرگانی مانند فارابی، ابن سینا، بیرونی، ابن حزم و جاحظ را داشت، زمینه تأمل و مقایسه‌ای را پدید آورد که باعث شد تا خروج نویسندگان تکلف‌گرا از چهارچوب و طبیعت کلام و بیان اصیل عربی و نیز سستی و نقص و کم‌مایگی آن‌ها آشکار شود (الجندی ۱۹۵۸: ۱۸۵). و این امر، به خصوص در غرب جهان عرب (مغرب عربی)، که ابن خلدون در آن‌جا می‌زیست و آثار او در آن‌جا پدید می‌آمد نمود بیشتری داشت (الفاحوری ۱۹۹۶: ۳۵۳). بر روی هم، می‌توان گفت آن هنگام، دوران گذار از شیوه رایج عصر انحطاط ادبی در جهان عرب بود که از قرن هفتم هجری شروع شده بود و تا قرن سیزدهم ادامه یافت. تاریخ ادبیات عرب در این چند قرن، سخت خاموش است. البته مؤلفات زیاد و پرحجم بودند اما بیشتر تقلید و سرقت و نقل بود تا نوآوری و به ندرت تازگی و اصالت در آن‌ها یافت می‌شد و به تعبیری می‌توان این دوره را دوران دایره‌المعارف‌نویسی نیز دانست که آثار ادبی آن پرحجم ولی کم محتوا است (عبدالجلیل ۱۳۷۳: ۲۵۰ - ۲۵۱). این حالت ادامه یافت تا ربع آخر قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی)، که مقدمه ابن خلدون به مصر و از آن‌جا به سایر کشورهای

عربی رسید و در دسترس مردم و مورد توجه آنان قرار گرفت و تدریس آن در برنامه آموزشی تعدادی از مراکز علمی گنجانده شد (ضیف ۱۹۹۲: ۳۲۷). این رویداد با نهضت فکری، ادبی و فرهنگی اروپا نیز همزمان بود و این همه سبب شد تا نویسندگان و مؤلفان با فاصله زمانی کوتاهی در همه سطوح و انواع نگارش از نوشتن کتاب تا روزنامه‌نگاری و سخنوری و نامه‌نگاری به این شیوه روی آورند و از این رهگذر نثر عربی ویژگی‌های دوران نخستین خود را که در استحکام، شفافیت و روانی و اصالت خلاصه می‌شد، باز یابد. ویژگی‌های این شیوه ادبی عبارت بود از استفاده از تعبیرهای منطقی و ساده و قابل قبول، دوری از تکلف، توجه خاص به معانی، پرداختن به موضوعات حیاتی و مهم به‌طور دقیق و روشن و گاه با انگیزه دینی در جهت راهنمایی و ارشاد مردم (شلق ۱۹۹۱: ۱۰۱). میراث ادبی ابن‌خلدون، بهترین استادی بود که پیشگامان دوران نهضت ادبی جدید، در مصر و دیگر کشورهای مشرق عربی از آن چیزهای بسیاری آموختند (خفاجی ۱۹۸۷: ۲۵۶). نکته قابل توجه و جالب دیگر این‌که شیوه نگارش ابن‌خلدون با مجموعه ویژگی‌ها و محتوای خود مورد توجه قرار گرفت و رواج یافت و این امر اشتباهات موجود در آن را نیز در بر می‌گرفت؛ ترکیب‌هایی مانند «لابد و آن...»، «لایترک شیئا الا و احصاه...»، «لم یقتصر علی هذا بل و اخذ یعمل کیت و کیت...»، «هذه الشروط تتوفر فی...»، «بوقفنا علی کذا» و «هذا الامر و ان کان کذا و کذا، الا انه کیت و کیت...» (ابن‌خلدون ۱۹۵۷: ۲۰۰ - ۲۰۲).

به هر حال غیر از آنچه گفته شد دلایل و شواهد متعدد دیگری نیز در اثبات اطلاعات غنی و گسترده و دقیق ادبی ابن‌خلدون موجود است که اینک به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

○ ابن‌خلدون در دیباچه یا به تعبیر بهتر خطبه کتاب «مقدمه» از نثر مصنوع و مسجع رایج در زمان خود استفاده کرده است که در عین کوتاهی، احاطه او را به فنون و صنایع ادبی می‌نماید (ابن‌خلدون ۱۳۸۲: ۱ - ۱۱). وی همچنین تعدادی از خطبه‌هایی را که به گفته خود به رسم علمای تونس در آغاز هر درس ایراد می‌کرده، در صفحات ۲۸۰ به بعد کتاب «التعریف» ثبت کرده که همه آن‌ها بلیغ و دارای سجع‌اند (ضیف ۱۹۹۲: ۳۰۵).

- مباحث مربوط به زبان و ادبیات عرب را به تفصیل مطرح کرده و اهمیت آن‌ها را عمدتاً در نقشی دانسته که در استحکام و نیکویی نظم و نثر ایفا می‌کنند. او همچنین شرایط حاکم بر ادبیات نواحی مختلف جهان عرب در شهر و روستا و بادیه بیان کرده و به نقد آن‌ها پرداخته است (ضیف ۱۹۹۲: ۳۲۶). او از دانشمندان زیادی نام برده و به سخن یا اثر یا کلام و شعر آن‌ها استناد کرده است که این خود حاکی از وسعت اطلاعات او است و موارد زیر نمونه‌هایی از آن‌هاست که نگارنده، آن‌ها را از مباحث صفحات ۱۱۵۷ تا ۱۲۹۲ جلد دوم ترجمه «مقدمه» به ترتیب زیر استخراج و تنظیم کرده است.
- در علم نحو و تطور آن: حضرت علی علیه‌السلام، ابواسود دونلی، سبویه (الکتاب)، ابوعلی فارسی، ابوالقاسم زجاج، ابن مالک (التسهیل)، زمخشری (المفصل)، ابن حاجب (المقدمه)، ابن معطی (الالفیه)، - که قبل از سرایش الفیه ابن مالک، شهرت فراوانی داشته است - جمال‌الدین بن هشام (المغنی و همچنین الکبری و الصغری) (ابن خلدون ۱۳۸۲: ۱۱۵۸ - ۱۱۶۲).
- در لغت‌شناسی: خلیل بن احمد فراهیدی (کتاب‌العین)، ابوبکر زبیدی (تلخیص‌العین)، ابن سیده (المحکم)، جوهری (صحاح)، محمد بن ابوالحسین حاجب (تلخیص‌المحکم)، کراع (المنجد)، ابن درید (الجمهره)، ابن‌الانباری (الزاهر)، زمخشری (اساس البلاغه)، ثعالی (فقه اللغه)، ابن سکیت (الالفاظ) و ثعلب (الفصیح) (همان: ۱۱۶۲ - ۱۱۶۷).
- فن بیان: جعفر بن یحیی، جاحظ، قدامه، سکاکی (المفتاح)، سماکی (البیان)، ابن مالک (المصباح)، جلال‌الدین قزوینی (الایضاح)، ابن‌رشیق (العمده)، جارالله زمخشری (تفسیر قرآن) (همان: ۱۱۶۸ - ۱۱۷۴).
- ادب‌شناسی (دانش ادب): ابن‌قتیبه (ادب‌الکاتب)، میرد (الکامل)، جاحظ (البیان و التبیان)، ابوعلی قالی بغدادی (النوادر)، ابوالفرج اصفهانی (الآغانی)، عیسی بن عمر، سبویه (الکتاب) (همان: ۱۱۷۴ - ۱۱۹۶).
- شعرای نامور آفریقا و اندلس: ابن‌الرشیق، ابن‌الشرف، ابن‌حیان، ابن‌عبدربه (العقد الفرید)، قسطلی، صالح بن شریف، مالک بن مرهل، ابن‌شبرین، ابن‌جابر، ابن‌الجیاب، ابراهیم ساحلی طویجن، ابن‌خطیب (همان: ۱۱۹۶ - ۱۲۰۱).

- در کیفیت سرودن شعر: متنبی، معری، ابن ابی‌ربیع، کثیر، جریر، ذوالرمه، ابونواس، حبیب (ابوتمام)، بحتری، رضی، ابوفراس، ابن خفاجه، ابن‌رشیق و ناشی (همان: ۱۲۰۷ - ۱۲۲۴).
- در سیاق گفتار شعرا: حبیب، عتابی، ابن‌معتز، ابن‌هانی، شریف رضی، ابن‌مقفع (الرسائل)، سهل بن هارون، ابن‌الزیات، بدیع، صابی، ابن‌السهل، ابن‌النبیه، بیسانی (الترسل)، عماد اصفهانی، ابوالقاسم بن‌رضوان کاتب علامت، ابوالعباس احمد بن‌شعیب، ابن‌النحوی، ابو‌عبدالله خطیب وزیر، شاطبی، ابن‌حاجب، خنجی (الجمال)، حسان بن‌ثابت، عمر بن‌ربیع، حطیئه، جریر، فرزدق، نصیب، غیلان ذی‌الرمه، احوص، بشار، نابغه، عنتره، ابن‌کلثوم، زهیر، علقمه بن‌عبده، طرفه بن‌عبد، ابوالقاسم شریف (سید)، شلوین (شلوبینی) (همان: ۱۲۲۵ - ۱۲۳۱).
- در مکتب‌های مختلف شاعری: ابوتمام حبیب بن‌اوس طایی، ابراهیم بن‌هلال صابی، ابوالبرکات بلفیقی، ابوالقاسم شریف سبتی، بحتری، مسلم بن‌ولید، بشار بن برد، ابن‌هرمه، کلثوم بن‌عمر، عتابی، منصور نمیری، ابونواس، ابن‌معتز، قیس بن‌دریج، کثیر، ابن‌رشیق (همان: ۱۲۳۵ - ۱۲۴۱).
- در انواع شعر:
 - (بداوی، حورانی، قیسی): شریف ابوالهیجا بن‌هاشم، سلطان بن‌مظفر بن‌یحیی، خالد بن‌حمزه بن‌عمر شیخ‌کعب، شبل بن‌مسکینانه بن‌مهلهل، علی بن‌ابراهیم، علی بن‌عمر، ام‌سلامه (همان: ۱۲۴۴ - ۱۲۵۴).
 - (موشح): مقدم بن‌معاقر نیریزی، ابو‌عبدالله احمد بن‌عبدربه، عباده قزاز، ابوبکر بن‌زهر، محمد بن‌ارفع راسه، یحیی بن‌بقی، اعمی تطیلی، ابوبکر ابیض، ابوبکر بن‌باجه، ابن‌تیفلویت، محمد بن‌ابوالفضل بن‌شرف، حسن بن‌دویریده، حاتم بن‌سعید، ابواسحاق دوینی، ابوالحسن بن‌فضل، ابوالحسن سهل بن‌مالک، ابن‌حیون، مهر بن‌فرس، مطرف، ابن‌خرمون، ابن‌رائس، یحیی خزرچی، ابوبکر صابونی، ابوالحسن دباح، ابن‌خلف جزایری، ابن‌خزر بجایی، ابن‌سهل، ابو‌عبدالله بن‌خطیب، ابن‌سنا الملک مصری (همان: ۱۲۵۳ - ۱۲۶۸).

- (زجل): ابوبکر بن قزمان، ابوالحسن بن جحد راشبیلی، عیسی بلیدی، ابو عمر و زاهد اشبیلی، ابوالحسن مقری دانی، ابوبکر بن مرتین، محلف اسود، مد غلیس، یعتع، محمد بن عبدالعظیم، ابو عبیدالله بن لوشی (همان: ۱۲۶۹ - ۱۲۷۹).

- (عروض بلد): ابن عمیر، ابن شجاع، علی بن مؤذن، کیف (همان: ۱۲۸۰ - ۱۲۹۰).

○ در تمام مباحث ادبی مربوط به نظم یا نثر ابتدا توضیح کافی و دقیق و روشن درباره ماهیت موضوع مورد بحث عرضه و سیر تطور تاریخی آن را از آغاز تا زمان خود بیان کرده است، سپس نظرهای مختلف را مطرح و آن‌ها را بررسی و ارزیابی نموده است. مجموعه این مباحث دست‌کم ۲۴ فصل کتاب را در بر می‌گیرد و به بیش از ۱۶۰ صفحه بالغ می‌شود و تنها آخرین فصل (فصل ۵۱) نزدیک به ۵۰ صفحه است و به معرفی انواع اشعار رایج در میان «بادیه‌نشینان» و «شهرنشینان» عرب اختصاص دارد. ابن خلدون ابتدا هر نوع را تعریف و سپس نمونه‌های مختلفی از آن را نقل کرده است.

○ ابن خلدون بیشتر به عنوان نویسنده شناخته شده است، اما به عنوان شاعر نیز در تاریخ ادبیات عرب از او یاد شده هرچند او را در نویسندگی برتر دانسته‌اند (الجددی ۱۹۸۵: ۲۰۵). او یکی از شعرای مدیحه‌سرا به‌شمار می‌رفته؛ (ضیف ۱۹۹۲: ۲۲۲). در زمان حکومت حفصیه در تونس که سرودن اشعار حماسی رواج داشته، ابن خلدون نیز با سرودن اشعاری در وصف شجاعت اعراب بدوی و قهرمانی‌های یکه‌سواران آن‌ها طبع آزمایی کرده است (ضیف ۱۹۹۲: ۲۳۹). او همچنین چندین قصیده سروده است که به قول خودش در حد متوسط است. مشخصات بعضی از آن‌ها را به نقل از توضیحات دکتر علی عبدالواحد باقی ذکر می‌کنیم: (ابن خلدون ۱۹۵۷: ۹۶ - ۱۰۲).

- قصیده‌ای صد بیتی که هنگام تقدیم کتاب «العبر» به سلطان ابوالعباس پادشاه تونس در سال ۷۸۴ هجری قمری سروده و محتوای کتاب را بیان کرده و ابیاتی از آن را نیز به مدح سلطان اختصاص داده است.

- قصیده‌ای که در دویست بیت در سال ۷۵۹ هجری قمری خطاب به سلطان ابی‌عنان سروده و عفو و رهایی خود از زندان را درخواست کرده است.

- قصیده‌ای در منقبت رسول اکرم و بیان معجزات آن حضرت که در شب میلاد ایشان در سال ۷۶۲ سروده و در ابیاتی از آن، سلطان ابوسالم را نیز مدح گفته است. این قصیده از نظر فنی یکی از قصائد خوب او به‌شمار می‌رود.

- قصیده‌ای دیگر که در شب میلاد رسول اکرم سروده و در برابر محمد بن یوسف پادشاه غرناطه قرائت کرده است. او در این قصیده، بعضی از مشکلات خود را مطرح و ایوان تازه‌ساز محل جلوس پادشاه را توصیف و بدرفتاری عمر بن عبدالله وزیر او نسبت به خود را بازگو نموده است.

- ابن خلدون در سراسر کتاب «مقدمه» و به مناسبت موضوعات و مباحثی که مطرح کرده، به اشعار فراوانی استناد و آن‌ها را ذکر کرده است که با شمارش نگارنده، تعداد آن‌ها به بیش از ۸۰۰ بیت می‌رسد و بیشتر آن‌ها مربوط به مباحث ادبی و به ویژه بحث شعر و انواع آن است که به عنوان شاهد مثال آورده شده است.

▪ در موارد فراوانی برای اثبات صحت یک امر یا رویداد ادبی به دیدگاه ابن خلدون به منزله سندی متقن و قابل اتکا استناد شده است، که در این‌جا به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

- «برای دوره «موحدین» همین بس که مالک بن‌مرحل که به حق می‌توان او را بزرگ‌ترین شاعر مغرب دانست، در آن نشو نمو یافت... و ابن خلدون با همه احتیاطی که از او سراغ داریم به شاعر بودن او اذعان کرد» (الفاخوری ۱۹۸۶: ۹۹۶).

- انور الجندی، پس از استناد به نظر ابن خلدون در مورد وضعیت شعر تونس در زمان او مبنی بر این‌که غالب کلمات ساکن تلفظ می‌شده و تمیز فاعل از مفعول و مبتدا از خبر با قراین موجود در شعر امکان‌پذیر بوده نه با حرکت حروف یا اعراب آن‌ها، می‌گوید: «از این‌جا معلوم می‌شود که شعر فصیح

- مغرب، و شاعران چنین شعری اندک و در برابر، سرایندگان اشعار عوامانه یا «قوالان» زیاد بوده‌اند (الجنیدی ۱۹۸۵: ۲۱۵).
- «ابن تومرت متفکری ژرفاندیش بود... منطقی مستحکم و بیانی زیبا، روان، منسجم و همه فهم داشت. ابن خلدون درباره او می‌گوید او در حالی به مغرب بازگشت که دریای خروشان علم و ستاره درخشان دین بود» (الفاخوری ۱۹۸۶: ۹۹۹).
- «در این دوره تعدادی از ترانه‌سرایان اندلسی به مغرب آمدند و به شاعران مغربی که به همین شیوه شعر می‌سرودند پیوستند و از تغییر شیوه‌های موجود، شیوه جدیدی پدید آوردند. ابن خلدون در «مقدمه» در این مورد می‌گوید: (آنان در مغرب قالب جدیدی از شعر که شبیه شعر موشح بود و قافیه دوگانه داشت پدید آوردند و آن را عروض بلد نامیدند...)» (همان: ۱۰۱۲).
- «بی‌گمان «معلقات» مشهورترین قصیده‌های دوران جاهلی بودند و دانشمندان در مورد وجه تسمیه و جمع‌آوری آن‌ها اختلاف نظر دارند. اما بیشتر برآنند که معلقات هفت قصیده بوده که ادیبان دوران جاهلی به علت اهمیتی که برای آن‌ها قائل بودند آن‌ها را گرد آوردند و سپس آن‌ها را با آب طلا نوشته به پرده‌های کعبه آویختند. ابن‌عبدربه (۹۳۹ میلادی) ابن‌رشیق (۱۰۶۴ میلادی) و ابن‌خلدون (۱۴۰۵ میلادی) و تعداد زیادی از صاحب‌نظران دیگر این قول را پذیرفته‌اند» (همان: ۱۴۹) و (عبدالجلیل ۱۳۷۳: ۴۲).
- «کتاب البیان و التبيين جاحظ، در ادبیات عرب بسیار با ارزش است... ابن‌خلدون در مورد این کتاب می‌گوید از اساتید خود در مجالس درس و گفت و شنود علمی شنیدم که چهار رکن برای ادبیات بر می‌شمردند و کتاب البیان و التبيين را یکی از آن‌ها می‌دانستند» (همان: ۵۷۰).
- «ترانه‌سرایان در اشعار خود به‌طور معمول زیاد از این شاخ به آن شاخ می‌پریدند ولی بعضی از آنان آن را از حد گذراندند و این زیاده‌روی تکلفی در شعر پدید آورد که ابن‌خلدون به حق از آن یاد کرده است» (همان: ۹۵۰).

- «بزرگان علم و ادب بر این نکته اتفاق نظر دارند که اندلس خاستگاه شیوه توشیح بوده است... ابن‌خاتمه، ابن‌بسام، ابن‌خلدون و... از آن جمله‌اند» (همان: ۹۵۱).

- «به گفته ابن‌خلدون، در شرق جهان عرب، ابن‌سناء الملک تنها شاعر ترانه‌سرایی بود که شعر بدون تکلف می‌سرود» (همان: ۹۵۳).

- «ابن‌هشام (متوفی در ۷۶۲ هجری)، در قاهره زاده شد و همان جا نیز در گذشت. وی صاحب تألیفات بسیار متعددی در نحو و شرح اشعار و حتی مناظرات مذهبی است. ابن‌خلدون، آثار او را می‌ستوده است» (ج.م. عبدالجلیل ۱۳۷۳: ۲۵۳).

۲-۲- ویژگی‌های اجتماعی ادبیات از دیدگاه ابن‌خلدون

○ وابستگی زبان و ادبیات به شرایط اجتماعی به این معنی که پیدایش و گسترش آن‌ها متناسب با شرایط اجتماعی و مبتنی بر آن است. مثلاً علت رواج زبان عربی، اقتدار سیاسی اعراب و چیرگی اجتماعی آنان بوده است: «باید دانست که لغات مردم شهرها عبارت از زبان ملت یا قومی است که بر شهرها غلبه می‌یابند یا آن‌ها را بنیان می‌نهند و به همین سبب لغات کلیه شهرهای اسلامی در مشرق و مغرب تا این روزگار عربی است... و علت آن این است که دولت اسلامی بر ملت‌ها غلبه یافته است... زیرا مردم پیرو سلطان و دین او می‌باشند و به‌کار بردن زبان عربی... فرمانبری از عرب به‌شمار می‌رفت» (ابن‌خلدون ۱۳۸۲: ۷۵۰). و هرگاه این چیرگی از میان برود و قوم دیگر چیرگی سیاسی بیابد، زبان عربی به خطر می‌افتد. «و چون تاتار و مغول که از کیش اسلام پیروی نمی‌کردند در مشرق به فرمانروایی رسیدند، این مرجح از میان رفت و زبان عربی تباه شد و در ممالک اسلامی عراق و خراسان و بلاد فارس و سرزمین هند و سند و ماوراءالنهر و بلاد شمال و ممالک روم، هیچ‌گونه نشانی از آن به جای نمانده، شیوه‌های زبان (عرب) در شعر و نثر منسوخ شد» (همان: ۷۵۱). هرچند اقتدار و چیرگی سیاسی را نمی‌توان به عنوان تنها عامل رواج یک زبان تلقی کرد و عوامل متعدد دیگری را نیز باید به آن

افزود، اما نفس توجه آشکار ابن خلدون به ارتباط این امر با عوامل اجتماعی، حایز اهمیت است.

○ آمیختگی اجتماعی سبب آمیختگی زبان می‌شود. ابن خلدون یکی از علل تطور زبان را آمیختن آن با زبان‌های دیگر می‌داند که آن هم یک منشأ اجتماعی دارد که عبارت است از آمیختن مردم جوامع با یکدیگر و تأثیرگذاری متقابل آنها. مثلاً در مورد تطور زبان عربی و خارج شدن آن از صورت اصلی می‌گوید: «ملت‌ها در همه شهرها و کشورها زبان‌های خود را فرو گذاشتند و به زبان عرب سخن می‌گفتند. آنگاه در نتیجه آمیختن زبان عرب با زبان‌های بیگانه فساد به آن راه یافت و بعضی از احکام آن دگرگونه شد و اواخر کلمات آن تغییر پذیرفت» (همان).

○ دسته‌بندی زبان و ادبیات براساس دو محیط اجتماعی مختلف شهری و روستایی. ابن خلدون معتقد است که زبان عربی در مناطق روستایی به علت یکدستی و تداوم اجتماعی بیشتر، کمتر در معرض تطور بوده و به تعبیر او «ریشه‌دارتر و اصیل‌تر» از زبان مناطق شهری است و بنابراین، می‌توان دو نوع زبان را از این لحاظ باز شناخت: «این زبان آمیخته را در همه شهرهای اسلامی زبان شهری می‌نامیدند و همچنین بیشتر اهالی شهرهای اسلامی در این روزگار از اعقاب تازیانی هستند که شهرهای مزبور را متصرف گردیده و قربانی تحمل و ناز و نعمت آنها شده‌اند؛ چه، از لحاظ عدد بیش از ساکنان غیرعرب آن شهرها بوده‌اند. و به این سبب وارث سرزمین و دیار ایشان شده‌اند و زبان به وراثت از نسلی به نسل دیگر می‌رسد... و این زبان را شهری نامیده‌اند، منسوب به مردم شهرها و پایتخت‌ها برخلاف لغت بادیه‌نشینان که از لحاظ عربیت، ریشه‌دارتر و اصیل‌تر است» (همان): (۷۵۱).

همین قاعده در مورد شعر نیز مصداق دارد. از نظر ابن خلدون آمیختگی زبان سبب تغییر و تطور شعر می‌شود و به همان نحو که در مورد زبان اتفاق می‌افتد، شعر نیز در شهر و روستا شکل و محتوای خاص خود را می‌یابد و به این ترتیب، در ادبیات عرب شعرهای بدای، حورانی و قلیسی که ساختار و آهنگی ساده دارند، در مناطق روستایی و شعرهای موشح، زجل (تصنیف) و عروض بلد که ساختاری پیچیده‌تر و آهنگی

ترکیبی تر دارند و قالب‌های آن‌ها می‌توانند موضوعات بیشتری را در خود جای دهند، در مناطق شهری به وجود می‌آیند و رایج می‌شوند (همان: ۱۲۹۲ - ۱۲۴۴).

○ عامل اقلیم و جغرافیا نیز در شکل‌گیری زبان و ادبیات تأثیر خاص خود را دارد، به طوری که از نظر ابن خلدون، به همین علت در میان مناطق شهری شرقی و مناطق شهری غربی جهان عرب در هر دو مورد زبان و ادبیات تفاوت‌هایی می‌یابیم و هرکدام از این مناطق ویژگی‌های خاص خود را به زبان و ادبیات تحمیل می‌کند. «همین زبان شهری نیز برحسب اصطلاحات مردم سرزمین‌های گوناگون دستخوش تغییرات و اختلافات فاحشی گردید، چنان‌که مردم سرزمین و شهرهای مشرق دارای لغتی به جز زبان اهل مغرب و شهرهای آن هستند... و مردم شهرنشین از شعر آن‌چه را انتساب و بنیان‌گذاری آن با طریقه وسیع زبان خودشان سازگار باشد، بر می‌گیرند» (همان: ۱۲۴۵).

○ دین نیز زبان و ادبیات را تحت تأثیر قرار می‌دهد. چنان‌که می‌توان آن را یکی از عوامل مهم شکل‌گیری بسیاری از علوم ادبی در زبان عربی دانست. برای مثال، نازل شدن قرآن مجید به زبان عربی و تأکید اسلام بر آن زبان سبب شد تا زبان‌های دیگر تحت الشعاع قرار گیرند: «چون دین (اسلام) لغات غیرعربی را فرو گذاشت و زبان رجال دولت اسلامی عربی بود. کلیه زبان‌های غیرعربی در همه کشورها متروک ماند» (همان: ۷۵۰). همچنین از نظر ابن خلدون عنایت مسلمانان به حفظ قرآن مجید و آگاهی به محتوای آن و عمل به احکام آن‌که لازمه حفظ دین بود یکی از علل مهم بقا و استمرار زبان عربی به‌شمار می‌رود «چون ملت‌های غیرعرب مانند دیلمیان و سلجوقیان در مشرق و زناته و بربر در مغرب به فرمان‌روایی رسیدند... زبان عربی... نزدیک بود از میان برود؛ اگر مسلمانان به کتاب (قرآن) و سنت که حفظ دین وابسته به آن‌ها است، عنایت نمی‌کردند» (همان: ۷۵۱). دین مستقیماً موجب پیدایش دسته‌ای از علوم در زبان و ادبیات عرب شده که ابن خلدون از آن‌ها به عنوان «علم نقلی» یاد می‌کند؛ مانند تفسیر، علم قرائت، حدیث، فقه و اصول فقه و علم کلام که «لازمه فراگرفتن این علوم، زبان عربی است که زبان ملت اسلام است و قرآن به آن زبان نازل شده است»

(همان: ۸۸۴). بنابراین، اعتقادات دینی از این طریق موجب حفظ زبان عربی شده است. علومی مانند علم نحو نیز با انگیزه حفظ اصول و قواعد زبان عربی که لازمه فهم قرآن و حدیث است، به وجود آمده است و در این مورد حضرت علی علیه السلام نقش مهم و تعیین کننده‌ای داشته‌اند و ابواسود دوئلی به دستور ایشان به جمع‌آوری و ضبط قواعد نحو پرداخته است (همان: ۱۱۶۰). همین امر در مورد لغت‌شناسی و معانی و بیان نیز مصداق دارد. همچنین ابن خلدون معتقد است که به علت آشنایی اعراب مسلمان با ویژگی‌های بی‌نظیر کلام خداوند در قرآن مجید؛ و سطح متعالی آن، شعر دوره اسلامی به مراتب نیکوتر و تکامل یافته‌تر از دوره جاهلی پیش از اسلام است؛ زیرا قریحه مسلمانان پرورش یافته و با مبانی جدیدی برای استحکام سخن آشنا شده‌اند و افق فکری و ذهنی آنان نیز گسترده‌تر و اندیشه آنان نظام یافته‌تر و بارورتر شده است (همان: ۱۳۰). و در این مورد به خصوص باید توجه داشت که مضامین و موضوعات بسیار زیاد و متنوع و مهمی با الهام از آموزه‌های قرآن و سنت (در هر دو وجه گفتار و کردار) و تاریخ اجتماعی اسلام پدید آمد و حتی آرایه‌های ادبی را نیز سخت تحت تأثیر قرار داد؛ یعنی هم شکل و هم محتوای شعر را تغییر داد.

- بسیاری از ابیات و اشعاری که ابن خلدون در جای جای کتاب «مقدمه» مورد استفاده و استناد قرار داده، مضمونی اجتماعی دارند و این نشان می‌دهد که ابن خلدون به چنین شعرهایی توجه خاص داشته و آنچه بیشتر مورد تأکید او بوده، «ادبیات اجتماعی» است. به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
 - دربار عباسیان زیر نفوذ موالی و مملوکان غیرعرب قرار داشت و آنان به میل خود رفتار می‌کردند و در همه امور دخالت داشتند و خلیفه در واقع مسلوب الاختیار و زندانی آنان بود. ابن خلدون در این مورد شعری را از یک شاعر ناشناس نقل کرده است:

خلیفه‌ای است در قفس در میان وصیف و بغا
هر آنچه آنان به وی تلقین کنند طوطی‌وار آن‌ها را باز می‌گوید

▪ هنگامی که برمکیان در دربار هارون الرشید خلیفه عباسی نفوذ فراوان یافتند، مورد حسد دیگران قرار گرفتند و نزدیکان خلیفه با طرح دسیسه‌ای خطر برآمکه را از زبان خوانندگان و نوازندگان دربار و در قالب شعر به او یادآور شدند تا وی را به عکس‌العمل وادارند و چنین نیز شد. آن اشعار چنین بود:

کاش هند به آنچه به ما وعده داد، وفا می‌کرد

و ارواح غمدیده ما را بهبود می‌بخشید

و یک‌بار به استقلال فرمان می‌داد

زیرا عاجز کسی است که استقلال رأی و نفوذ حکم ندارد

(ابن‌خلدون ۱۳۸۲: ۲۹)

▪ ابن‌خلدون هنگام بحث از القاب رایج خلفا و پادشاهان در دوره‌های مختلف، با اشاره به نابجا بودن تعدادی از آنها، عیب‌جویی یکی از شعرا به نام ابن‌شرف در قالب شعرهای زیر را منعکس می‌سازد:

آنچه مرا از سرزمین اندلس بیزار می‌سازد

نام‌های معتمد و معتضد است

لقب‌های پادشاهی ارجمندی که نابجا به‌کار رفته است

مانند گره‌ای است که با باد کردن خود، از هیكل شیر تقلید کند

(همان: ۴۳۹)

النتیجة

از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که گرچه ابن‌خلدون در علوم و فنون مختلفی صاحب‌نظر بوده و به صورت قابل قبولی به آنها پرداخته است، اما نگرش کلی او «اجتماعی» بوده و همه مطالب مورد بحث و بررسی خود و از جمله زبان و ادبیات را اموری اجتماعی تلقی نموده و آنها را در همین چهارچوب مطرح و تحلیل کرده است.

المصادر و المراجع

ابن خلدون، عبدالرحمن. ١٩٥١. التعريف بابن خلدون و رحلته شرقا و غربا. القاهرة: لجنة التأليف و الترجمة و النشر.

_____ ١٩٥٧. مقدمه ابن خلدون، حققها و ضبط كلماتها و شرحها و علق عليها و عمل فهرسها. الطبعة الاولى. الدكتور على عبدالله وافى. نه البيان العربى. القاهرة.

_____ ١٣٨٢. مقدمه ابن خلدون. ترجمه محمد پروين گنابادى. تهران: شركت انتشارات علمى و فرهنگى. چاپ يازدهم.

الجبندى، انور. ١٩٨٥. خصائص الادب العربى فى مواجهه نظريات النقد الادبى الحديث. الطبعة الثانية. بيروت: دارالكتاب اللبنانى.

خفاجى، محمد عبدالمنعم. ١٩٨٧. البحوث الادبيه، مناهجها و مصادرها. الطبعة الثانية. بيروت: دارالكتب اللبنانى.

الزركلى، خير الدين. ٢٠٠٥. الاعلام، قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المستشرقين. الطبعة السادسة عشر. الجزء الثالث. بيروت: دارالعلم للملايين.

زيدان، عبدالباقى. ١٩٨٠. قواعد البحث الاجتماعى. الطبعة الثالثة. القاهرة: مكتبة الانجلو المصرىه.

_____ ١٩٨١. التفكير الاسلامى. نشاته و تطوره. الطبعة الثانية. بيروت: دارغريب للطباعة.

سلى، على. ١٩٩١. مراحل تطور النشر العربى فى نماذج. الطبعة الاولى. بيروت: دارالعلم للملايين.

ضيف، شوقى. ١٩٩٢. عصر الدول و الامارات، (ليبيا، تونس، صيقلية). القاهرة: دارالمعارف.

عبدالجليل، زان محمد. ١٣٧٣. تاريخ ادبيات عرب. ترجمه دكتور آذرنوش. تهران: اميركبير. چاپ دوم.

العظمه، عزيز. ١٩٨٧. ابن خلدون و تاريخيته. الطبعة الثانية. ترجمه عبدالكريم ناصيف. بيروت: دارالطبعة للطباعة و النشر.

الفاخورى، حنا. ١٩٨٦. الجامع فى تاريخ الادب العربى (الادب القديم). الطبعة الاولى. بيروت: دارالجيل.

_____ ١٩٩٦. تاريخ الادب فى المغرب العربى. بيروت: دارالجيل.

Parsons, Talkot. and ... 1956. *Theories of Society*. London: The Free Press.

Ritzer, George. 1988. *Sociological Theories*. Alfred A. New York: Knopf Inc.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی